

بسم الله الرحمن الرحيم

امپراتوری های بادکنکی!

سکایان، هونزا، کوک تورک، خزران و منولان

بر مبنای سری کتاب های «تاملی بر بنیان تاریخ ایران» از

ناصر پورپیر

گرد آوری و تالیف

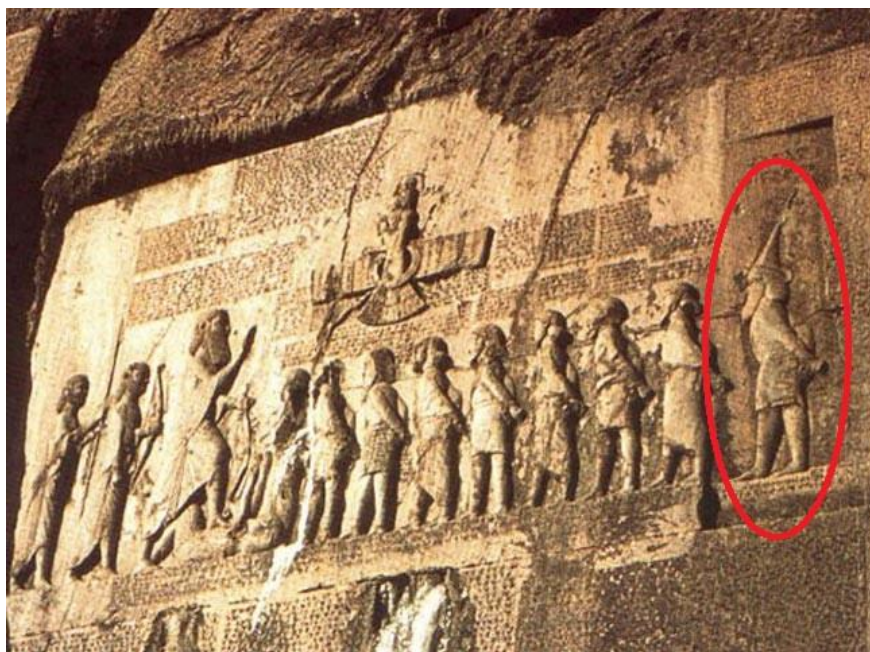
Aydın Təbrizli

مقدمه:

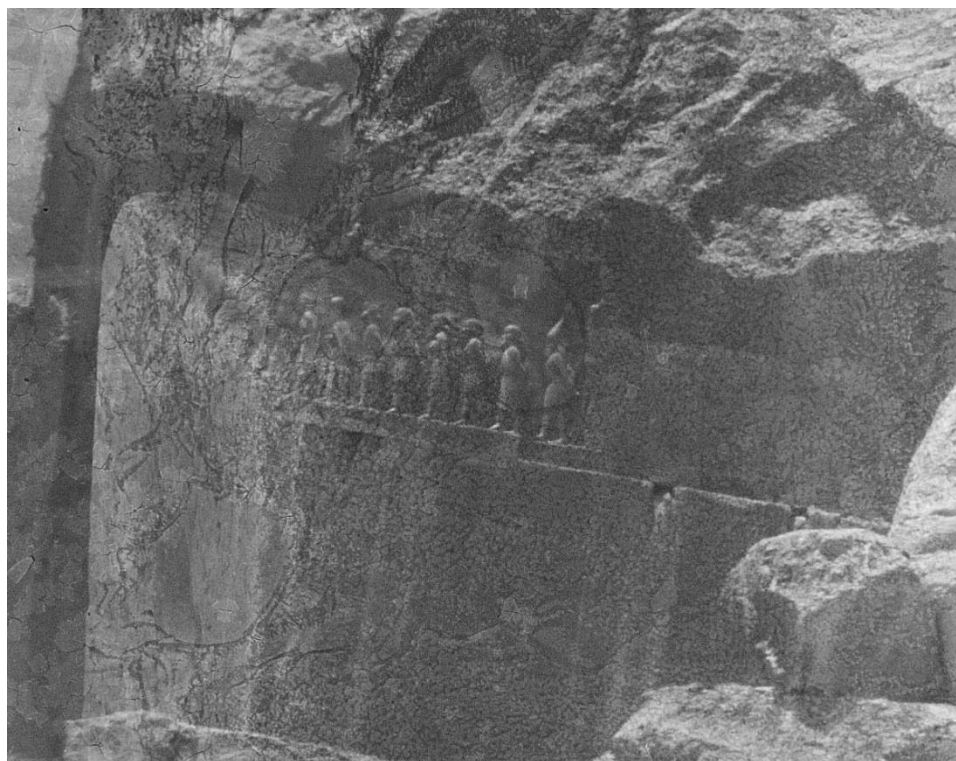
در طی یادداشت های کوتاه و بعد از همه چیز های فرانسوی و ناپیش بینی آن شد تا مدت ها بعد از آن برای بررسی امپراتوری های بی همه چیز به کار گیرم و در نهایت نشان دهم که در تواریخ جسی مسغه، سخمنسیان، اسکانیان و ساسانیان تنها نبوده اند و داستان های جعلی ساخته شده برای امپراتوری های بادکنکی در همه جای منطقه پی ریزی شده است امپراتورانی که بر نیمی از قاره ها ساکن در آن حکومت می کرده اند ولی از نمایش طویله ای عاجزاند! اما در مقام ادعا چیزی را از قلم نمی اندازند و مانند حدیثی از خان بزرگوارمان چنگیز خان که می گوید: «اگر خداوند در آسمانها نبود آنجا را نیز فتح می کردم!!!». از گفتن همه نوع مسخره بازی چشم پوشی نمی کنند. اینکه گفتیم چنگیز، بی راه نگفته ام چون عده ای او را پیامبر می دانند! پیامبری که تواسته است (با جمعیت کنونی کمتر از دو میلیون خود) در 600 سال پیش چین و هند و آسیای میانه و ایران و عراق (که اکنون جمعا جمعیت چند میلیاردی دارند) را اشغال کند! یا آتیلا گفته است: «زمینی که پاهای اسب آتیلا آنجا را لمس کند قابل کشت نخواهد بود!». آیا این ها نشان از توحش ندارد که مثلا ملتی را برای باور چنین جمله هایی تربیت کنند: «همه قبایلی که دست آنها قادر به گرفتن تیر و کمان بود هون بوده اند!!!». همه این تبلیغات برای خوراندن وحشی گری و ایجاد اسطوره های خونخوار برای تورک و فارس و عرب و کرد و ... در ایران یک سرانجام را در نظر دارد و آن برادر کشی می باشد. عده ای به داریوش و کوروش و خشایار خونخوار، می نازد عده ای دیگر به چنگیز و آتیلا و تیمور. شاهانی که حتی یک فنجان ساده را هم برای بشریت هدیه نداده اند و همیشه و در همه جای این تواریخ جعلی بر نیزه و شمشیر خود تکیه کرده اند و پاهایشان از پشت اسب برای ورود به مدنیبت به زمین نخورده است. کتاب های استاد گرانقدرمان جناب پورپیر از آبرو برای سازندگان این جعلیات باقی نگذاشته است ولی سعی بر آن داریم که در نشر تفکرات بنیان اندیشی که بنیان گذارش ایشان هستند از هیچ تلاشی فروگزاری نکنیم.

تابستان 92

ابتدا از سکایان شروع کنم که بیش از هر قومی دیگر دوره موسوم به هخامنشیان و منطقه شمال مرزهای کنونی ایران را از هزاره های سوم به بعد در افسانه های بی سر و تهی ، گرفتار کرده است که در هر داستانی آنها را دخیل می بینیم و پیوسته در حال هجوم و ویرانی به جنوب سرزمین های خود می یابیم. تنها سند مادی را که برای اثبات وجود سکایان به ما معرفی می کنند کتیبه بیستون است و شخص تیزخود درج شده در آن کتیبه را از سکایان می دانند!



بعد با جعلی بودن تمامی خطوط موجود در آن کتیبه ، همه این افسانه ها در باب قبایل مهاجم شمال که سکایان مهمترین آنها بودند نقش بر آب شد. و اکنون می دانیم این قبایل مهاجم شمال همگی افسانه هایی بیش نبودند.



حال وقتی بیستون کتیبه ای برای خواندن ندارد و دقیقا نمی دانیم که این حجاری ها توسط چه کسی صورت گرفته و این دست بستگان مربوط به چه اقوام و چه حادثه مهمی در دوره ای از تاریخ گذشته بوده است بنابراین با راحتی هر چه تمام تر و مثل خوردن آب ، سکایان را به کنیسه زباله دانی پرت می کنیم. شاید عده ای بپرسند که پس ماجرای تومروس آنا چه می شود؟

همانگونه که داستان استر را در کتاب تورات عهد عتیق خوانده‌اید می دانید که یهودیان بعد از حمله به اورشلیم دوران آوارگی خود در منطقه را می‌گذراندند و از قبیله ای در جنوب روسیه کنونی که با مردم اسلاو در ارتباط است و قومی به نام خزران در آنجا زندگی می کرده اند طلب کمک می‌کنند و بعد شخصی به نام کوروش را به منطقه فرا می خوانند و او بابل را ویران کرده و یهودیان را از اسارت بابل آزاد می کند و در ادامه شخصی به نام هامان از اهالی شوش بر علیه یهودیان طرح یک کودتا را می‌چیند و این موضوع لو می رود و در نهایت ملکه استر به همراه عموی خود مردخای نقشه‌ای طراحی می کنند و با فرمان پادشاه (که خشایارشا معرفی شده است) بر دشمنان خود چیره می شوند و از دست دشمنان خود رهایی می‌یابند و همه دشمنان خود را (که به روایت تورات به 75000 نفر می‌رسیده) از دم تیغ می گذرانند (در واقعه‌ای به نام پوریم) و مهمترین شخصی که در این انتقام گیری یهود و بر اساس آن داستان مسخره کشته می شود شخص هامان می باشد. دقیقا داستانی مشابه این باز در ارتباط با هخامنشیان وجود دارد و مربوط به ملکه خزران و کوروش می باشد و باز در این داستان شخصی به نام کوروش در کودتایی پسر ملکه تومروس را می کشد ... و او از کوروش انتقام می گیرد . اکنون با کمال اطمینان و با اسنادی فراوان که کسی قدرت عرض اندام در مقابل آن را ندارد می توانیم اثبات کنیم هر دو داستان ساختگی بوده است. چون تومروس را ملکه سکایان معرفی کرده‌اند و ما سکایان را فقط از طریق کتیبه بیستون می شناسیم و کتیبه بیستون نیز جعلی است و هیچ آثار مادی از این سکایان و هخامنشیان در دست نیست. ولی چیزی که جالب است شباهت بی حد و اندازه تابلوهای نقاشی می باشد که این دو واقعه را به تصویر کشیده‌اند . در تابلوهای طراحی شده برای این دو واقعه زنی با مردی کهن سال در کنار هم ایستاده و یا نشسته اند و در برخی از این تابلوها و منتسب به تومروس مردی سر بریده ای را از موهایش گرفته است! و این تنها تفاوت عمده نقاشی‌ها می باشد و اگر تصور کنیم آن سر بریده مربوط به هامان است و آن زن جوان و خوش هیكل استر می باشد و آن مرد کهنسال ایستاده و یا نشسته در کنار زن همان مردخای بوده نتیجه می‌گیریم یک داستان واحد را برای جلوگیری از لو رفتن قضیه و بر اساس تورات‌های جدید ساخته اند و به دو روش بیان می کنند ولی در این جنجال فرهنگی دو نقطه مشترک را شاهدیم یکی هخامنشیان و دیگری پوریم یهود که مرکزیت هر دوی آن‌ها یهود است و زنده نگه داشتن پوریم و خاطرات قبل و بعد از اسارت بابل برای یهود!.



اینکه تصاویر دارای منشا یکسانی هستند شکی در آن نیست به طوری که می‌بینید در سبک نقاشی و به تصویر کشیدن قیافه‌ها و لباس‌ها و دکوراسیون و صحنه پردازی با کمال اطمینان اروپایی بودن رسامان را می‌توان اثبات نمود و باز به ریششان خندید. برای تورک پرستانی که احقاق حقوق مدنی خود را در اسرائیلیاتی نظیر این دنبال می‌کنند، نه در خواست حقوقی و قانونی، آیا باید گریست یا خنده کرد؟! باید تاسف خورد. و اگر از تورک پرست و فارس پرست ایران درباره کاخ‌های اسکان تومروس و کوروش سوال کنیم باز آنقدر چپ‌چپ نگاه خواهند کرد که در نتیجه آن، انحراف چشم می‌گیرند.

«هون‌ها فرزندان مغرور خداوند هستند!!!» (امپراتوری بزرگ هون (1) - صفحه 4)

چند وقت پیش بود که با مترجم و مدعی کتاب «امپراتوری بزرگ هون» به صحبت پرداختم، در مورد آن کتاب سوالاتی پرسیدیم، گرچه ارتباط با این قشر به دلیل تجربه چندین ساله بنده، این موضوع را برایم به اثبات رسانده است که قبل از پرسیدن سوال در مورد هر موضوعی که شامل مباحث بنیان‌اندیشی می‌باشد پیشاپیش جواب‌های این حضرات قابل‌پیش‌بینی است. چون اصولاً وقتی افرادی بی‌خردانه و بدون در نظر گرفتن شعور خوانندگان کتاب‌های خود قلم به انتشار چنین اوهاماتی می‌کنند و هیچ اصل انسانی را مد نظر ندارد و به خاطر اهداف کثیف خود مطالبی می‌نویسد و برای اثبات آن‌ها سندی ندارند و هر مزخرف‌گویی را توجیه می‌کنند که مثلاً فلان مصلحت را در پی دارد و در مقابل نوشته‌های فلان شخص شوونیسم باید چنین نوشت، ارزش مباحثه را ندارند و نخواهند داشت و در مقابل هر سوالی از طرف منتقدین اینگونه می‌گویند: «جواب بنده همان متن کتاب‌هایم می‌باشد!». باید سکوت را شکست چون اصولاً با این افراد باید به زبانی حرف زد که حتی نتوانند قامت خود را راست کنند و دست از فریبکاری بردارند. در این جا می‌خواهم نشان دهم جواب این حضرات در کتاب‌هایشان کدامین اسناد می‌باشد و شما را توجه می‌دهم که با چه افرادی طرف هستیم.

«من با کتاب‌های استاد بزرگ شده بودم و آن‌ها با حلول در من، به بخشی از وجودم تبدیل شده بودند... استادم پرفسور واتر هینتس نام دارتر از آن است که در اینجا به معرفی او پردازم...» (هینتس - یافته‌های تازه از ایران باستان - ص 7 - مقدمه پرویز رجبی)

به توضیح در این باره نمی‌پردازم و اگر می‌خواهید بفهمید که چگونه هینتس در رجبی حلول کرده است، شما را به خواندن کتاب «برآمدن صفویه 3» ارجاع می‌دهم. دلیل این که این مطلب را آوردم، توجه دادن شما به ادامه مطلب می‌باشد:

«در پایان از استادم آقای پرفسور ولفرام ابرهارد که هنگام سکونت در ترکیه به فرهنگ و مدنیت آن خدمات شایانی کرده است با احترام تمام یاد می‌کنم.» (امپراتوری بزرگ هون (1) - بهالدین اگل - ترجمه علی‌داشقی - مقدمه - صفحه 6)

اینکه ایشان از استاد خود تشکر می‌کنند جای سرزنش نیست ولی می‌خواهم به شما نشان دهم دلیل این تشکر کدامین خدمات به تورک‌ها می‌باشد! تا شما دلیل برخورد پرویز رجبی و بهالدین اگل با اساتید خارجی خود را بدانید و بفهمید که چه کسانی ماموریت اغتشاشات را بر عهده دارند! کسانی که هیچ احترامی به آنها قائل نیستم و نوشته‌ها و ترجمه‌هایشان هم دلیلی بر رسوایی‌شان می‌باشد و لحظه‌ای را برای نشان دادن دروغ‌گو بودنشان، از دست نخواهم داد.

«کتاب حاضر را نه اینکه «امپراتوری هون»، بلکه «تاریخ امپراتوری بزرگ هون» نامگذاری کردیم. برای اینکه میلیون‌ها کیلومتر اراضی را بر اساس سیستم دقیق و منطقی خود که دور از تصور است به مدت سیصد سال تحت حاکمیت خود داشته...» (همانجا - صفحه 3)

این ادعای بزرگی است که در ابتدای مقدمه این کتاب آورده‌اند! می‌خواهم نشان دهم بر اساس کدامین اسناد به این نتیجه رسیده‌اند که باید امپراتوری هون را بزرگ خطاب کنند! وقتی چنین ادعاهایی را می‌بینم به یاد هخامنشیان بخت برگشته می‌افتم که همگی لقب بزرگ را یدک می‌کشند ولی یک اتاق در تاریخ نساخته‌اند که شب را در آنجا به صبح برسانند.

«تاریخ قدیم ترک را با هون‌ها آغاز می‌کنیم. مثل هر موضوعی ما هم مسائل را از دوران‌های معلوم آغاز و آن را با آشکار کردن دورانهای مجهول به پایان خواهیم برد.» (همانجا - صفحه 7)

گرچه نمایش معلوم و مجهول این تواریخ برای هیچ‌کسی مشخص نیست ولی حوصله کنید و بخوانید که در ادامه چه خواهد آمد.

«در این اثر مانند دیگر مسائل در فصل اجداد هونها نیز به منابع چینی استناد خواهیم کرد!!! در این تاریخ که مبتنی بر منافع می‌باشد جایی برای بازی با کلمات نخواهد ماند. آثار باستانی نیز همانند کشفیات باستان‌شناسی که همیشه در حال پیشرفت بوده و

دروازه بزرگی برای هرگونه شرح محسوب می‌شود در این کتاب از جایگاه کمتری برخوردار خواهد بود منابع تاریخی چین را هم که بخش بزرگی از تاریخ مدنیت بشر مطرح می‌کند در اینجا و در دیگر مراحل با اجبار روبرو خواهیم کرد. در واقع منابع فوق مارا به سوی اهداف خود هدایت خواهند کرد.» (همانجا)

فهمیدید موضوع از چه قرار است! امپراتوری بزرگ هون چیزی برای اثبات حیات تاریخی خود ندارد و متوسل به منابع چینی شده است گرچه پروفیسور ابرهارد می‌گوید بررسی منابع چینی هم با اجبار نخواهد بود! و زمانی که ایشان در منابع نگارش خود از اسناد باستانشناسی نیز بهره‌ای نبرده اند پس کل کتابشان علی رقم ادعای مسخره فقط بازی با کلمات می‌باشد و هدف وارد کردن تورک‌ها به توهم داشتن تاریخ چندین هزار ساله و باشکوهی می‌باشد که برای نمایش فیزیکی خود حتی یک حمام با قدمت بیش از 300 سال ندارند و ظاهراً مانند امپراتوران خاخام منش همگی در چادرهای خود به کشور داری مشغول بوده اند و چندین میلیون کیلومتر را تحت سلطه خود داشته اند!!!.

«در نقاط و نواحی دور دست حکومت دارای اراضی چندین هزار کیلومتری، بدون اطلاع پایتخت هیچ حادثه‌ای روی نمی‌داد. همه چیز به اطلاع پایتخت می‌رسید و پس از کسب اجازه از آن در مواقع مختلف عمل می‌شد.» (همانجا)

اگر سوال کنیم اسناد این انتقال اطلاعات را در کجا باید جستجو کرد و به راستی هون‌ها برای نامه‌نگاری از چه خطی و چه نوع ماده‌ای برای نوشتن استفاده می‌کردند باید دنبال سرگیجه جواب دهنده بود!.

«امروزه تحقیقات در مورد علم چین بسیار پیشرفت کرده است. فقط همه اینها برای ما دارای اهمیت و ارزش مساوی هستند. اثر یک محقق چینی که کمترین اطلاعاتی از نام ترک و تاریخ آسیای میانه ندارد نمی‌تواند برای ما سودمند باشد.» (همانجا)

اینکه یک محقق چینی چیزی به نام تورک را در تاریخ کشورش نمی‌شناسد زیاد مهم نیست چون احتمالاً او نمی‌داند که تورک چیست و چه بوده است ولی نبودن آثاری مربوط به این تورک‌ها در هزاره‌های دور در صورت نبودن هم دلیلی بر عدم وجود تورک‌ها نیست! و پروفیسور مامور تورک‌سازی حضرت ابرهارد به دنبال سود است و چنانچه گفته است اهداف خود را دنبال می‌کند.

«ربع اول تاریخ ترک تاریخ امپراتوری بزرگ هون است. بخاطر همین بایستی به اسناد صحیحی استناد کرد و اکنون وقت آن رسیده است. بدین سبب همه اسناد تاریخی تالیف شده در چین که در ارتباط با امپراتوری بزرگ هون می‌باشد در این کتاب درج شده است.» (همانجا - صفحه 5)

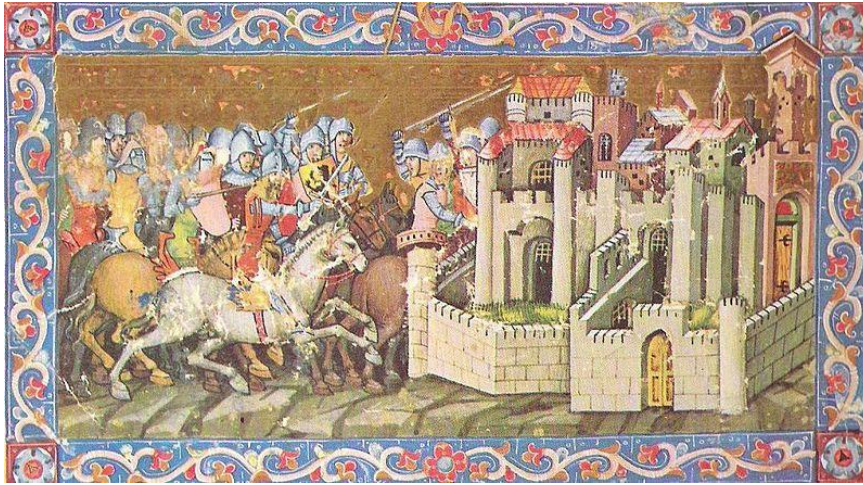
اینکه پیوسته پروفیسور ابرهارد استفاده از اسناد چینی را قبول و رد می‌کنند یک هدف را به دنبال دارد، اغتشاش در ذهن خواننده کتابش، تا او بفهمد که در نهایت این کتاب چند صد صفحه‌ای چند جلدی بر اساس کدامین اسناد تالیف و سرهم بندی شده است!.

«فلاکت و مصائب خشکسالی، سرما و ملخ» - تاریخ هون دوره‌های زیادی را تحت تاثیر قرار داده و دوره‌های جدیدی را به وجود آورده است. سالنامه‌های چینی در این خصوص از مرگ هفت نفر هون از هر ده نفر خبر می‌دهند.» (همانجا)

اشخاصی که خود را پروفیسور نشان می‌دهند هیچ منطقی را دنبال نمی‌کنند و اگر در جایی شما با ارائه اسنادی بتوانید دروغگو بودنشان را اثبات کنید بلافاصله فلاکت و مصائب و خشکسالی و سرما و ملخ و ... را به میان خواهد آورد و خود را تبرئه می‌کنند چون اصولاً چیزی که هیچ مالیاتی ندارد و بدون محدودیت می‌توان ارائه کرد حرف مفت می‌باشد. صیغه سالنامه‌های چینی هم از قماش سالنامه‌های آشوریست که ظاهراً در آن سالنامه‌ها (که با چشم قابل رویت نیست) چنین عنوان شده است که آشوریان پی در پی به مناطق شمالی و شرقی خود حمله می‌کردند و با این اوهام نویسی‌ها جرم نابود سازی تمدنی در قتل عام پوریم را از یهود می‌گیرند و به دامان آشوریان و مردم بین النهرین می‌اندازند!.

«ما کتاب حاضر را بطور مجزا و با نیت مقدمه‌ای بر امپراتوری گوک تورک به رشته تحریر در آوردیم. دولت گوی تورک مانند دولتهای سلجوقی و عثمانی بر اساس اتحاد قبایل مهاجر و نسبتاً عقب مانده تشکیل و پخته نشده بود.» (همانجا)

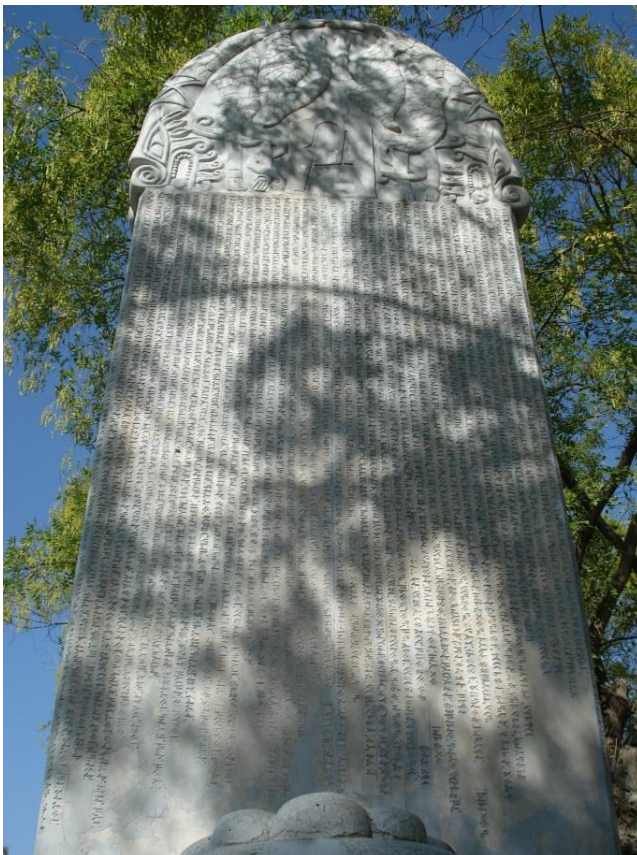
گرچه این مامورین حتی برای سلجوقیان و عثمانی‌های شبح نیز هیچ نمودار عینی برای مشاهده ندارند ولی ظاهراً گوک تورک‌هایی که حتی در بیابان‌های بی‌آب و علف شمال چین نیز جرز فروریخته دیواری را هم به عنوان کاخ‌های پادشاهی ندارند، هر از چند گاهی صاحب کتیبه‌هایی به خط ایغوری می‌شوند که فقط بزرگی این حکومت‌ها را در آن کتیبه‌های جعلی و نوساز می‌توان دنبال کرد، کتیبه‌هایی که مثل قارچ از زمین می‌رویند!!!. امپراتورانی که حتی یک میخ را هم به عنوان آثار هنری و صنعتی خود به تاریخ و بشریت معرفی نکرده اند، هون بودن و بزرگ بودن خود را بر اساس نگه داشتن تیر و کمان، به تاریخ و بشریت اثبات کرده اند.



در توضیح این تصویر که به هون‌ها نسبت می‌دهند و از ویکی‌پدیا آورده‌ام چنین نوشته‌اند :

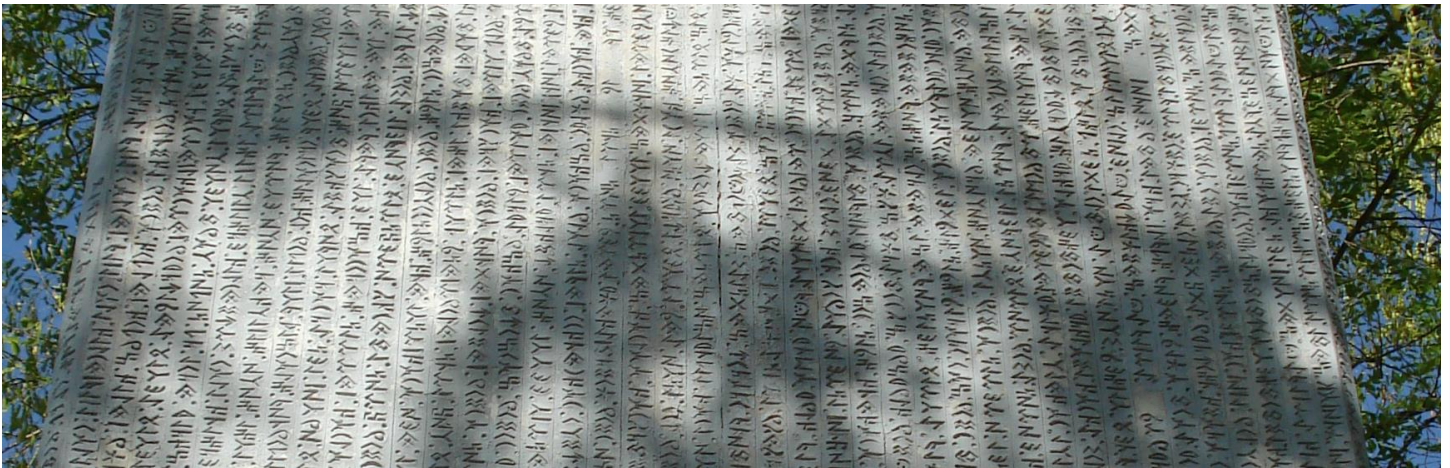
«تصویری بازسازی شده از محاصره یک شهر توسط هون‌ها. سلاح‌های به تصویر کشیده شده در این تصویر از نظر زمانی نادرستند و نمی‌توانند سلاح‌های هون‌ها باشند. عکس از تاریخچه مصور مجارستان (Chronicon Pictum) به تاریخ 1360 م.» (ویکی‌پدیا)

بی شعوری که این تصویر را به هون‌ها منتسب کرده است نگاهی به زره‌ها و سپرهای سواران نمی‌کند؛ یا ما را به تمسخر گرفته‌اند؟ آیا این تصویری از یک جنگ قرون وسطایی نیست؟ و جالب اینجاست که در آن چند صد صفحه کتاب امپراتوری هون حتی تصویری از یک نعل اسب منتسب به هونها، نیز وجود ندارد و شما در کل آن کتاب فقط جملاتی را می‌بینید که با زبان بازی در حال ساخت هون‌های خیالی می‌باشد.



«کتیبه اورخون قدیمی‌ترین نمونه‌های موجود از زبان ترکی باستان است. این کتیبه‌ها با آنچه امروزه الفبای اورخون نامیده می‌شود در دو بنای تاریخی واقع در دشت اورخون در مغولستان امروزی میان سال‌های 732 تا 735 میلادی به احترام دو شاهزاده گوک تورک یعنی گول تیگین و برادرش بیلگه خاقان یک سیاستمدار و یک فرمانده نظامی نگاشته شده‌اند. سه یادبود کوچکتر نیز در اطراف این سنگ نبشته‌ها نیز کشف شده است. از میان سنگ نوشته‌های دشت اورخون مهمترین آن کتیبه کول تگین است. این کتیبه‌ها توسط نیکولای یادرینتسوف در سال 1889 میلادی کشف شد و توسط واژه شناس دانمارکی ویلهلم توماسن در سال 1893 رمز گشایی شد. این سنگ نبشته‌ها بسیار به بناهای تاریخی که از دوران گوک ترکان در طی دوره دودمان تانگ در چین بجای مانده است شباهت دارد.» (ویکی پدیا)

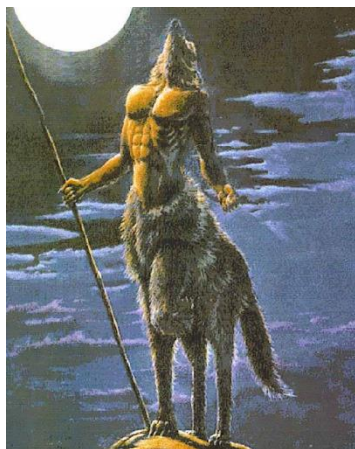
اینکه چرا گوک تورک‌ها و هون‌ها با آن قدرتی که داشته‌اند توانایی طراحی کتیبه‌ای را برای خود نداشته‌اند و از آثار دودمان تانگ چین کپی برداری کرده‌اند خود نشان می‌دهد که جاعلین هیچ نمودار فرهنگی را در آن منطقه پیدا نکرده‌اند تا این کتیبه‌ها را مشابه آن بسازند به طوری که این کتیبه‌ها بدون هیچ شهر و کاخ و کوشک و بنایی تشریفاتی در دل بیابان کشف شده است! و جالب اینجاست که کتیبه‌ها حتی ذره‌ای آسیب دیدگی ندارند و ظاهراً در همین چند روز پیش از کارگاه حجاری بیرون کشیده شده‌اند!



اگر به کتیبه سمت راست صفحه قبل نگاه کنید می‌بینید که به دلیل هزینه زیاد حجاری دیگر از حجارین مامور استفاده نشده است و نوشته‌های آن کتیبه به سنگ مزار شباهت دارد! گویی قرار بوده تمامی این افسانه‌ها را برای جلوگیری از ایجاد عفونت در ذهن روشنفکران جهان در خاک دفن کنند و آن را به عنوان سنگ لحد بر رویش قرار دهند! کسی نیست که بپرسد چگونه و بر اساس چه اسلوبی توانسته‌اند این کتیبه‌ها را کشف رمز نمایند؟! پیشینه و پسینه این الفبا کجاست؟! و هزاران سوال گردن کلفت دیگر و اگر به قسمت فوقانی این کتیبه نگاه کنید تصویر دو اژدها را می‌بینید که به صورت اسطوره‌ای و وارونه در کنار هم قرار دارند و تزیین دهنده این کتیبه می‌باشند!



اینکه چرا برخلاف افسانه‌های موجود، گوک تورک‌ها به جای حجاری گرگ خاکستری در این کتیبه از سنبل دشمنان چینی خود بهره گرفته‌اند باز خود بی‌ماهیت بودن گوک تورک‌ها را هرچه بیشتر مشخص می‌کند مانند ساسانیان که از سنبل‌های هلنی در سکه‌های خود استفاده کرده‌اند چون چیزی نداشتند.



«این افسانه در پی یک جنگ روی می‌دهد. پس از پایان جنگ همه ترک‌ها به دست دشمن کشته می‌شوند و تنها یک پسر جوان با زخم‌های فراوان زنده باقی می‌ماند که یک گرگ ماده با یال آبی آسمانی که اسنا asenā نامیده می‌شود وی را پیدا می‌کند و از او مراقبت و پرستاری می‌کند. متعاقب آن، آن گرگ آبستن می‌شود و ده پسر نیم‌انسان-نیم‌گرگ به دنیا می‌آورد. در پی آن اسنا رهبر آنان می‌شود و خاندان اسنا را بوجود می‌آورد که این **خاندان بر قلمروی گوکتورک و سایر امپراطوری‌های کوچ‌نشین‌های ترک حکومت می‌کند**. این افسانه به صورت دیگری نیز روایت می‌شود: گروهی از سربازان چینی به یک روستای ترک حمله کرده و همه را قتل‌عام می‌کنند. یکی از فرماندهان به کودکی رحم کرده، به بردن دست و پای وی اکتفا می‌کند و او را نمی‌کشد. اما پس از مدتی از تصمیم خود پشیمان می‌شود و باز می‌گردد تا آن کودک را به قتل برساند. ولی کودک توسط یک گرگ ماده با یال آبی آسمانی که اسنا بود نجات یافته‌بود. اسنا از آن کودک پرستاری کرد که همین باعث ایجاد یک نسل نیم‌انسان-نیم‌گرگ شد و توسط اشینا ادامه یافت...!!!» (ویکی پدیا)

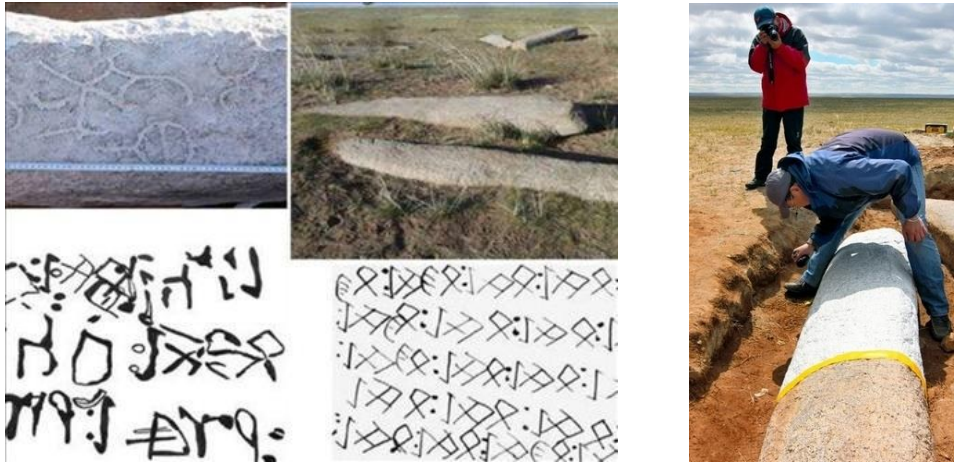
حال رجوع کنیم به حافظه تصویریمان و ببینیم چنین افسانه و چنین صحنه‌ای را در کجا دیده‌ایم؟



آیا این لگو برای شما آشنا نیست؟ مربوط به تیم AS Rom ایتالیا می‌باشد! و همان افسانه شیر دادن ماده گرگ خاکستری به تنها کودک بازمانده از مرگ! و اگر فیلم‌های ترسناک سینمایی را دنبال کنید می‌توانید ده‌ها فیلم اسطوره‌ای و تخیلی درباره انسان‌های گرگ‌نما را مشاهده کنید که اکثراً شخصیت مثبتی را به نمایش می‌گذارند! ولی همین افسانه اروپایی و رومی را به عنوان افسانه گوک تورک‌ها به خوردمان داده‌اند و در بازی‌های فوتبال همواره شاهد چنین صحنه‌هایی هستیم که در زیر نمونه‌ای را آورده‌ام و اگر به جزئیات آن بپردازم از بحث اصلی مان خارج می‌شویم فقط کافی است بگوییم یک نماد فراماسونری است که می‌توانید حالت‌های مختلف آن را در بین رجال سیاسی جهان ببینید. آیا شبیه همین داستان را از زبان هرودوت دروغین و برای کوروش نساخته‌اند که سگی او را شیر می‌دهد و بزرگ‌اش می‌کند؟!



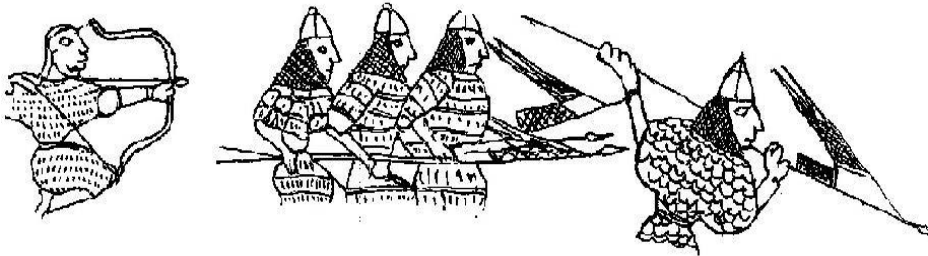
آیا سازندگان این جعلیات به ریشمان نمی‌خندند؟! حال به بحث اصلی خود پردازیم و شما را با ترفند های یکسانی آشنا کنم که در ایران با نام داریوش و در صحرای مغولستان با نام گوگ تورک ها ، هر روز در حال کشف کتیبه هایی به خط میخی و ایغوری هستند.



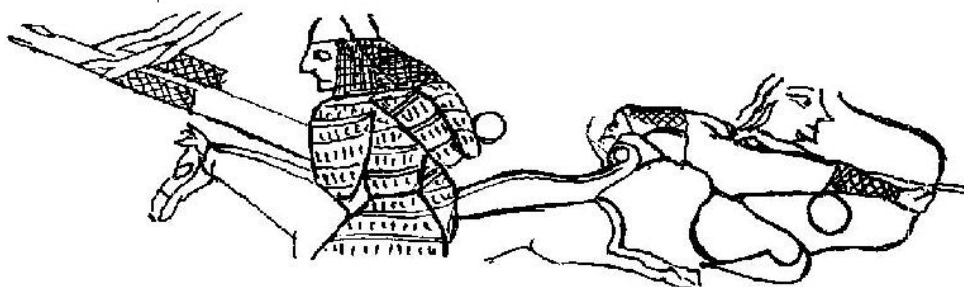
آیا توجه می‌کنید که این کتیبه ها چگونه کشف می‌شوند؟ از روی یک زمین بکر و بدون نیاز به حفاری و در صحرایی دور افتاده کتیبه های ایغوری را از روی خاک می‌چینند گویی روز قبل باران جعل باریده است و برای چیدن کتیبه های قارچی ، به علفزارها هجوم برده اند! کسی از پیشینه و پسینه این الفبای اویغوری سخن نمی‌گوید! کسی نیست که مراحل پیشرفت و رشد و تکامل این الفبا را به ما نشان بدهد! و مثل اسمشان که گوگ تورک هستند (و از آسمان افتاده اند!) زبان و الفبایشان نیز مثل باران اوهمات از آسمان فروریخته است! اگر توجه نمودید ، ما امپراتوری های سکایان و هون ها و گوگ تورک ها را بررسی کردیم بدون آنکه آثار مادی غیر جعلی از آن‌ها را بباییم و هر آنچه یافتیم دم خروسی بیش نبود ولی عده‌ای هنوز در خوابند و در رویاهای هزاره های باشکوه سیر می‌کنند.

«آرتو کستلر (Arthur Koestler) در سپتامبر 1905 در بوداپست پایتخت مجارستان در خانواده‌های یهودی به دنیا آمد . توانست زبان های انگلیسی و آلمانی را بیاموزد و بعد ها نیز زبان های اسپانیایی و روسی را فرا گرفت تا بتواند به راحتی در مجامع و فرهنگ های مختلف اروپایی مطالعه و تحقیق کند . کستلر در جوانی از طرفداران سرسخت کمونیسم بود و در 1931 به حزب کمونیست آلمان پیوست ، اما هفت سال بعد در بحبوحه دادگاه‌های مسکو از حزب جدا شد و در باقی عمر خود به یکی از مخالفین آشتی‌ناپذیر استالینیسم و یکی از فعالان ضد کمونیست تبدیل شد . در 1983 در حالی که به سرطان خون مبتلا شده و پارکینسون نیز زمین‌گیرش کرده بود به همراه همسر سومش سینتیا داوطلبانه خودکشی کرد. کتاب "قبیله سیزدهم (The Thirteenth Tribe)" یا "خزران" (چاپ 1976) از معروفترین آثار کستلر است .» (ویکی پدیا)

گرچه بیماری پارکینسون و مرگ کستلر بسیار مرموز است و نمی‌توان تصور کرد که زن و مردی بتوانند با ضربات چاقو خود کشی کنند ولی در این جا به بحث اصلی در این باره می‌پردازیم چون این کتاب از مهمترین مراجع در بررسی تاریخ و گذشته منطقه می‌باشد و می‌دانیم تاریخ قوم یهود با خزران در هم آمیخته و بررسی یکی از آن‌ها بدون در نظر گرفتن دومی امکان پذیر نمی‌باشد .



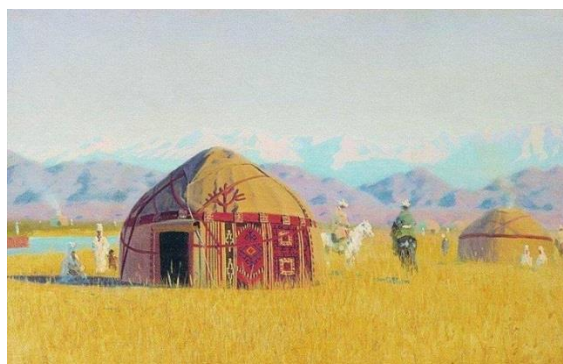
«کشور خزران ، مردمی از تبار ترکان ، موضع استراتژیکی مهمی را در مدخل حیاتی میان دریای سیاه و دریای مازندران اشغال کرده بود و در اینجا بود که قدرتهای بزرگ شرق در آن زمان رو در روی یکدیگر قرار داشتند . کشور خزران به منزله حایلی بود که کشور بیزانس را در برابر هجوم قبایل وحشی سرزنده صحاری شمال مانند بلغار ها ، مجارها ، پچنگها - و بعد ها وایکینگها و روسها - نگاه می داشت . همچنین سپاهیان خزر ، به طور موثری راه را بر تازیان - در نخستین مراحل هجوم بی امان آنان - بستند و مسلمانان را از تسخیر اروپای شرقی باز داشتند و این امر از نظر دیپلوماسی بیزانس و تاریخ اروپا حائز اهمیت بیشتری بود .» (خزران - آرتور کستلر - صفحه 16)



« اگر چه انگیزه سیاسی این اقدام مورد تردید نیست ولی نباید پنداشت که عملی یک شبه و کورکورانه انجام گرفته و خزرها بناگهان دیانتی را که اصول آن برایشان نا معلوم بود پذیرفته اند . در واقع ، خزران دست کم از یک قرن پیش با یهودان آشنا گشته و از مراسم مذهبی آنان آگاهی یافته بودند.» (همانجا- صفحه 72)



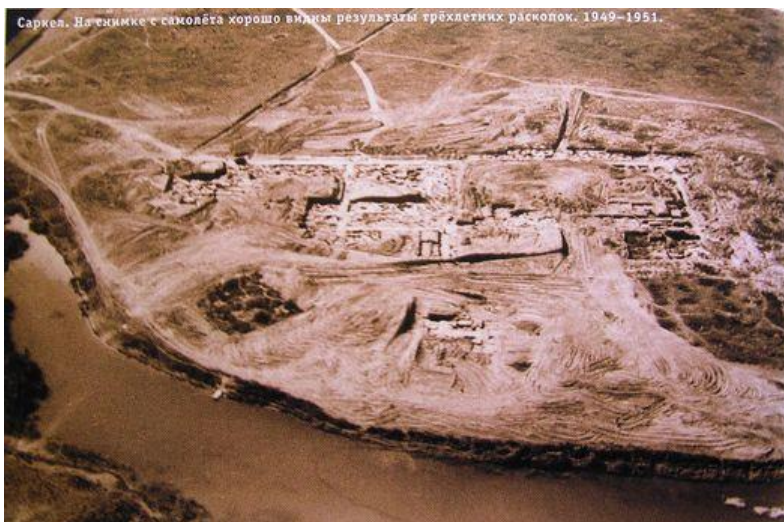
«آتیلا بالاخره پادشاه کشوری از چادر نشینان بود . کشور او از میان رفت ولی شهر منفور قسطنطنیه قدرتی بود که برجای خود ماند . چادرها از میان برخاست و شهرها همچنان بر پا ایستادند . دولت هون گردبادی بود ...» بدین گونه کاسل یکی از خاورشناسان قرن نوزدهم تلویحا می گوید که خزرها نیز به همان دلایل همان سرنوشت را پیدا کردند . مع ذلک در صحنه اروپا هشتاد سالی بیش نپایید حال آنکه دولت خزران نزدیک به چهارده قرن دوام آورد . آنها نیز غالبا چادر نشین بودند ... (همانجا- صفحه 20)



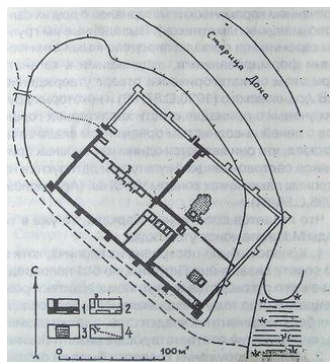
«در آغاز قرن هشتم جهان به صورت دو قطبی در آمد و در میان دو ابر قدرت به نام مسیحیت و اسلام تقسیم شده بود. تعالیم ایده‌نولوژیک آنها با سیاستی مبتنی بر روش های کلاسیک تبلیغات و خرابکاری و مفتوحات نظامی تلفیق گشته بود. امپراتوری خزر در حکم نیروی سومی بود که دوستی و دشمنی او برای هر دو طرف به یک اندازه اهمیت داشت لیکن این نیرو نمی توانست در صورت قبول مسیحیت و یا اسلام استقلال خود را حفظ کند زیرا که قبول هر یک از این دو مستلزم پذیرش سلطه امپراتوری روم و یا خلیفه بغداد می بود.» (همانجا- صفحه 70)

می بینید فقط اوهمات است و چرندیاتی از قماش چرندیات درباره مباحث دیگر. از بیزانس و خلافت اسلامی در بغداد صحبت می کند که می دانیم به دلیل پوریم عراق خال از سکنه بود و بغداد شهری با قدمت کمتر از 300 سال است! امپراتوری که هیچ از خود ندارد جز تصاویری که در بالا برایتان آوردم و برای این امپراتوری قدر قدرت که باز پای یهود را در مسائل آنها باز می بینیم یک مرکز اقتدار نمایش می دهند که درباره آن چنین می گویند:

«سارکل (به معنای سنگر سفید) نام سنگری بود که خزران با یاری بیزانس ها در دهه 830 میلادی از سنگ آهک و خشت ساختند. سارکل در سوی چپ رود دن در استان روستوف کنونی در روسیه قرار داشت. سارکل در شمال باختری مرزهای خزرها جای داشت. خزرها از همپیمانان تنوفیلوس پادشاه بیزانس خواستند تا در ساخت پایتختی مستحکم بدیشان یاری رساند و او نیز سرمهندس خود پترونس را به خزرستان فرستاد. در برابر این خدمت، خاقان خزرها خرسونسوس و بخش‌های دیگری از کریمه را به بیزانس واگذار کرد.» (ویکی پدیا)



خزرانی که به جای متحد شدن با مسلمانان و خلیفه یا مسیحیان بیزانس به یهودیت روی آوردند و خود یکی از قدرت های آن زمان را تشکیل دادند توان ساخت مرکز اصلی استقرار خود را نداشته‌اند و از بیزانس طلب کمک می کردند! در زیر تصویر بازسازی شده ای را از آن محل می بینید :

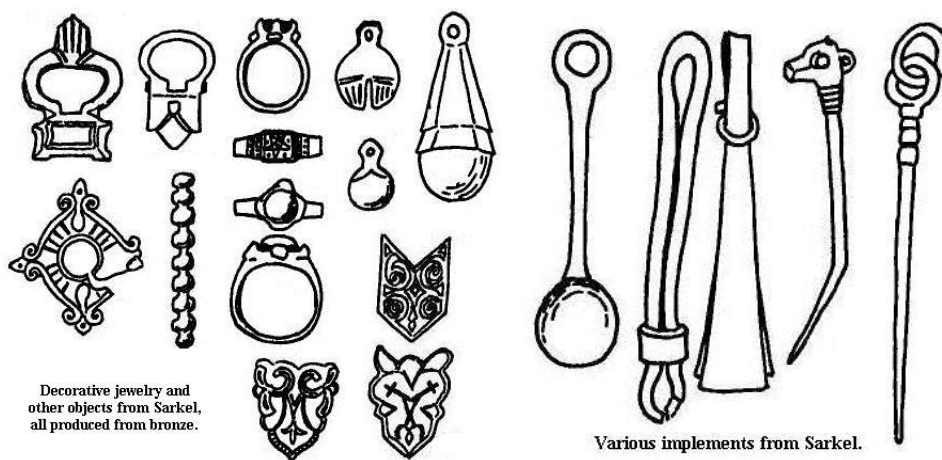


حصار قلعه مانندی که حالت دفاعی دارد و در داخل آن فقط آثاری از چادر نشینی وجود دارد و از دست ساخته هایشان اشیای کم ارزشی پیدا کرده اند که در زیر برخی از آنها را آورده ام که از نظر تعداد نیز بسیار قلیل است!



Hermitage Museum exhibit on artifacts from Sarkel

Photo by Barry R. Long



Decorative jewelry and other objects from Sarkel, all produced from bronze.

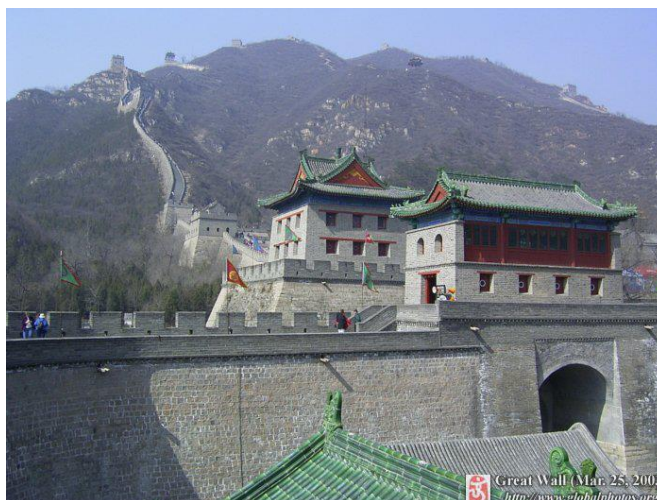
Various implements from Sarkel.

و چون ساخت خود این اشیاء نیز با مقایسه شرایط سکونتشان در آن منطقه سازگار نیست باید به دنبال سازندگان اصلی آن بگردیم و دقیقاً نمی‌دانیم بر اساس چه کشفیاتی این بنا را که کاملاً به قلعه‌های قرون وسطایی اروپا شبیه می‌باشد، به نام خزران ثبت کنیم چنانچه ویکی‌پدیا نیز بیان می‌کند:

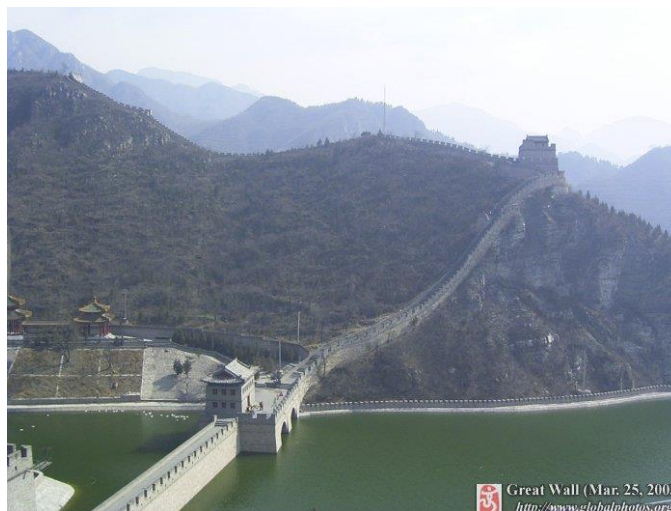
«سارکل یک مرکز بازرگانی بود. این شهر در 965 میلادی به دست روس‌های کیفی به فرماندهی شاهزاده سویاتوسلاویکم افتاد و به بلایا وژا به معنای برج سفید تغییر نام داد. سپس اسلاوها در آن جاگیر شدند. در سده دوازدهم قهچاق‌ها بر این ناحیه چیره شدند.» (ویکی‌پدیا)

این دست به دست گرداندن یک قلعه دفاعی حقیر برای چادر نشینان و تبدیل آن به مرکز تجاری! و سنگر دفاعی! که حتی امکان زندگی متمدنانه نیز در آن یافت نمی‌شود یک مفهوم را دنبال می‌کند، آقایان چیزی برای نمایش امپراتوری خزران ندارند و مثل هخامنشیان قلابی باید فاتحه خزران را نیز خوانند. و اگر توجه کنید در تمامی نقاشی‌های مربوط به خزران فقط و فقط صحنه‌های پرتاب نیزه و تیر اندازی با کمان به تصویر کشیده شده است و آدمی به یاد سنگ نگاره‌های تخت جمشید می‌افتد! چون هخامنشیان نیز در آن تصاویر جز نیزه و کمان و

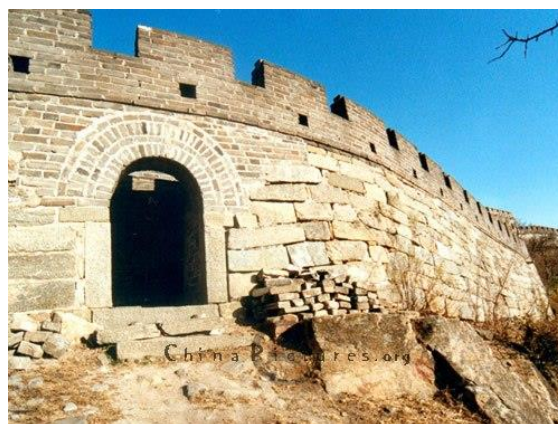
اگر قبایل شمال توانایی بالا آمدن از صخره های چند صد متری را با امکانات آن زمان داشته اند آیا نمی توانستند از دیوار چند متری نیز بالا روند؟! آیا می توان گفت این جاده ها را برای عبور از مناطق صعب العبور کوهستانی شمال چین ساخته اند تا گذر از آن صخره‌های خطرناک و مرگ آفرین را سهل کند!؟



آیا نمی بینید که انتهای هر بخش از این جاده‌ها با دروازه هایی به شهرهای بزرگی ختم می شوند؟! آیا این خود دلیلی بر جاده بودن این سازه را نمی رساند؟!؟



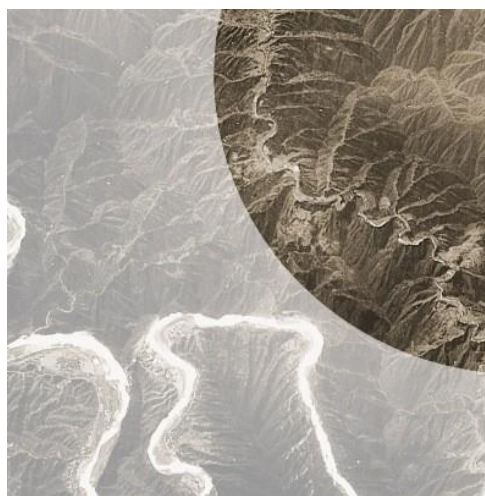
آیا نمی بینید برای عبور راحت تر کاروان ها مجبور شده اند در امتداد این جاده ها که از روی رودخانه ها گذشته است پل تاسیس کنند؟! آیا دیوار دفاعی نیاز به پل دارد؟!؟



آیا وجود چنین دروازه‌هایی در نقاط مختلف و منطقی از این دیوار دفاعی می‌توانست معقول باشد و امنیت این دیوارها را تامین کند؟! یا این دروازه‌ها را برای ورود و یا خروج کاروان‌ها به داخل یا خارج این جاده‌ها ساخته‌اند؟!!



همانگونه که می‌بینید انتهای بخشی از این جاده‌ها به دریا و بندر ختم شده‌اند. چینی‌ها برای تردد راحت در مناطق صعب‌العبور دست به ساخت جاده‌هایی زدند که از لحاظ دوام و استحکام پابرجایی خود را در تاریخ اثبات کرده‌اند. ولی تاریخ نویسی یهود برای اینکه گوک تورک‌ها و هون‌ها و مغول‌های خیالی را تولید کنند این جاده‌ها را دیوارهای دفاعی نامیده‌اند!



این جاده‌ها چنان که در تصویر بالا مشخص می‌باشد در خط الراس رشته کوه‌ها کشیده شده است چون مسیر هموارتری نسبت به دره‌ها و دامنه‌ها دارد و نیازی به حفر تونل در مسیر راه نیست و از تخریب سیل و بهمن به دور می‌باشد. چون بهمن و سیل در دره‌ها و دامنه‌ها جاری می‌شود نه در خط الراس رشته کوه‌ها. پس با این توضیحات تکمیلی، تمامی تواریخ مربوط به این اشباح امپراتورسان را در آب روان بریزید و خود را از شر آن اوهمات خلاص کنید.

**Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library**